





معلم، از اینکه به دانش آموزان کمک می کرد تا پنجره های ذهنشان را یکی پس از دیگری بگشایند، خوشحال بود. او این بار، بچه ها را به سکوت دعوت کرد و گفت: «یکی دیگر از دریچه های خدادادی که ما از راه آن، مزرعه ذهنمان را سرسبز و پر بار می کنیم، «گوش» است. اکنون کتاب را ببندید و فقط به خواندن سروده زیر، گوش دهید سپس حس و حال خود را از شنیده ها، بیان کنید.

تمام کلماتم

کبوتر شده امروز...

چه صبحی!

چه عطری! چه هوایی!

عجب منظره هایی! ..

نه در هست، نه دیوار

نه خوابم، نه بیدار

کسی با سبیدی از کلمه

آمد و در زد

دلم باز،

پرنده شد و پر زد

به چشمم همه جا باغ و چمن شد

گلی مادر من شد.

تمام کلماتم

کبوتر شده امروز

مدادم

در احساس پریدن

شناور شده امروز

دوباره من و یک دفتر صدفبرگ

من و کاغذ رنگی

چه صبحی!

چه پرواز بلندی!

چه انشای قشنگی! ..

(حمید هنرجو)



اکنون نوشته‌ی زیر را که حاصل گوش دادن‌های دقیق نویسنده است، با هم می‌خوانیم؛ این نویسنده که از توانایی دیدن، بی‌بهره بوده است تنها از راه گوش دادن و تأمل در شنیده‌ها، دریافت‌های خود را نوشته است:

◀ کودک (طه حسین) به حاجی فیروز سلام می‌کرد و در خیابان دراز و تنگ و پرجمعیت پیش می‌رفت. عابران: طلاب و تجار و دستفروش و کارگر، گاری‌های الاغی یا اسی یا قاطری که گاریچی‌های آنها گاهی با صدای مخصوص، حیوان خود را می‌راندند و گاهی هم به حیوان، ناسزا می‌گفتند. در سمت چپ و راست این خیابان، مغازه‌های جوراجور قرار داشت. در بعضی از این دکان‌ها غذای مردم تهیدست، تهیه می‌شد. بر اثر پختن این غذاها، بوهای تند، فضای آن حدود را پر می‌کرد... در بعضی از این دکان‌ها به شیوه‌ی آرام و دقیق و بدون سروصدا، معاملاتی انجام می‌شد یا آنکه بحثشان بسیار کوتاه بود یا آن چنان آهسته سخن می‌گفتند که تنها طرف مقابل می‌شنید. این سخنان با ادب و نرمی و مهربانی همراه بود... کودک در بین تمام مراکز، رفت و آمد می‌کرد، با نیروی حواس خود از بیشتر آنها به خوبی آگاه می‌شد. گاه گاه صداهایی پریشان و در گلو شکسته که نمایانگر بدبختی بود در این فضا می‌پیچید... با شنیدن صدای پای رهگذران این صداها اوج می‌گرفت و در فضا پخش می‌شد. مثل اینکه صاحبان آنها زندگی را تنها از راه گوش، حس می‌کردند؛ زیرا آنان هرگاه صدای پایی را می‌شنیدند از صاحب آن پا، یاری می‌طلبیدند. صداهایی کوتاه و خشن و بریده بریده در پاسخ این ناله‌ها به گوش می‌رسید. این صداها از آن پرنده‌ی ویرانه نشین بود. در موارد بسیار این صداها با صدای به هم خوردن بال‌های این پرنده در هم می‌آمیخت.

◆ (آن روزها)

معلم، سپس ادامه داد: «ما پدیده‌ها را معمولاً از راه دریچه‌ها و پنجره‌های چشم و گوش شناسایی می‌کنیم. در درس پیش آموختیم که مشاهده در طبیعت و توجه به جزئیات پدیده‌ها، توانایی ذهن ما را افزایش می‌دهد و کار آفرینش و نگارش را آسان می‌سازد. همان‌گونه که چشم، ذهن را تقویت می‌کند، گوش هم دریچه‌ای است برای پرورش فکر. ذهن، تصویر صداهایی را که از راه گوش، شنیده می‌شوند؛ می‌سازد و آن را در خود نگه می‌دارد تا به کمک آن صداها دست به آفرینشی بزند. پس تصویرهایی که در ذهن ما ساخته می‌شود و ما آن را درک می‌کنیم و می‌نویسیم، بخشی از آن، حاصل خوب دیدن و بخشی دیگر، نتیجه‌ی خوب گوش دادن و فعالیت دیگر حس‌های ما است.»

در نوشته زیر نویسنده با درک درست از حس شنیداری و دیداری، به نوشته خود قدرت بخشیده و آن را برای خواننده واقعی تر نشان داده است. این نوشته، نتیجه دقت نویسنده در گوش دادن و دقیق نگاه کردن است. وقتی این داستان را می خوانیم و می شنویم؛ ذهن ما تصویر رویدادها و صحنه های آن را بازسازی می کند.

◀ « آواز گل تاج خروس، بلند شد؛ فوقولی فوقولی فوقولی قوقو، قوقولی قوقو! صدا بلند و بلند تر شد و در همه جای جنگل پیچید. ناگهان درخت ها ساکت شدند؛ گل ها گلبرگ هایشان را جمع کردند؛ گل شیپوری فریاد زد: تبر! تبر! تبر ویرانگر می آید. ترس و سکوت، همه جنگل را پر کرده بود. تبر، صدای لرزیدن درخت را شنید. جنگل لرزید. ترس درخت ها و گل ها بیشتر شد. گل های شیپوری، گوش های تیزی داشتند؛ صدای پای تبر را شنیدند. فریاد آماده باش؛ جنگل را فراگرفت. ...»

◆ (تبر)

دانش آموزان در فضای ساکت کلاس، نشسته بودند و به صدای پراکنده در محیط گوش می دادند؛ صدای معلم نگارش، صدای هیاهوی بچه ها که توی حیاط دنبال توپ می دویدند. صدای معلم ریاضی که با آهنگ بلند درس می داد و اعداد و ارقام را بیان می کرد. صدای جیرجیر میز یکی از دانش آموزان و ... توجه دانش آموزان این بار به صداهای اطراف، طوری بود که گویا اولین بار است که می شنوند.

معلم، کلاس را باز هم به سکوت دعوت کرد و گفت:

چشمتمان را ببندید و فقط به صدای کسی که متن را می خواند، گوش بدهید؛ کارگاه ذهن شما همزمان با شنیدن صدای کلمات، تصویر آنها را به شما نشان می دهد یعنی تصویر آن در ذهن شما ایجاد می شود؛ مانند این نوشته :

▶ « صدای پای پدرم را می شنوم؛ از پله ها بالا می آید؛ سنگین و سخت. من به صدای باران، صدای جوشیدن آب و صدای سنگین کفش های پدر، گوش می دهم؛ در باز می شود و نیمی از چهره پدر.. آن مرد خیلی شبیه پدر بود؛ اما خودش نبود... صدای پای کسی را می شنوم؛ صدای پا، صدای پا و صدای در، می دانستم که باز می گردی! »

◆ (بار دیگر شهری که دوست می داشتم)

در ادامه درس، معلم تأکید کرد که یکی دیگر از کارکردهای خوب گوش دادن، تقویت حافظه شنیداری است. حافظه شنیداری هنگام نوشتن به نویسنده کمک می‌کند تا صحنه‌ها و رویدادها را با حس و حالی مناسب، بازسازی کند. پس گوش هم می‌تواند مانند چشم، ببیند و پدیده‌ها را شناسایی کند و به توانایی ذهن ما بیفزاید؛ به همین دلیل است که شنیدن هر صدا، حسی در ما به وجود می‌آورد و شناختی ایجاد می‌کند که می‌توانیم نسبت به آن صدا داوری کنیم و آن را از دیگر صداها تشخیص دهیم و مثلاً بگوییم که آن صدا خوب و گوش‌نواز است یا بد و گوش‌خراش؛ این صدا گرم و گیراست و آن صدا سرد و بی‌روح؛ این صدای مهربان مادر من است یا صدای زن همسایه؛ صدای پرواز پرنده است یا صدای فرفره و... .

می‌فهمیم که خوب گوش‌دادن، افزون بر پرورش حس شنیداری، به توانایی ذهنی ما هم می‌افزاید.



معلم میان دانش آموزان رفت، و گفت: «اکنون یک بیت درباره خوب گوش دادن و تأثیر آن از فردوسی بزرگ می‌خوانم:

بدو گفت: آن کس که کوشاتر است      دو گوشش به دانش، **نیوشاتر** است

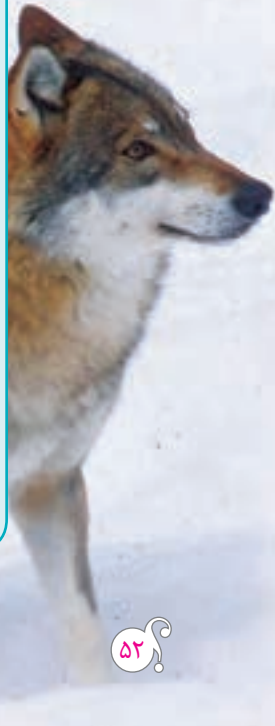
همان‌طور که با دیدن می‌توانیم گنجینه ذهن خود را پربرتر کنیم، با گوش دادن به گفته‌ها و سخنان دیگران نیز می‌توانیم بر قدرت تفکر و توانایی زبان گفتار و نوشتار خود بیفزاییم. هرچه بیشتر گوش بدهیم، هنگام نوشتن، دست و قلم ما راحت‌تر حرکت خواهد کرد».



♦ متن زیر را بخوانید و مشخص کنید که نویسنده در کدام بخش، تحت تأثیر قوهٔ شنیداری خود قرار گرفته است.

... کژال بر پوست گرگ چنگ کشید و فریاد زد: «هه ژار.. هه ژار!  
 خاکم به سر!» گرگ قنداقه به دهان گرفت و دوید. کژال به دنبال او زمین را خیش  
 می کشید، مویه می کرد و روناک را صدا می زد.  
 خم شد و سنگ برداشت.  
 اگر به روناک بخورد!  
 سنگ را به زمین انداخت، زار زد و دوید. صورت خراشید و دوید. گرگ پارهٔ  
 تنش را می برد.  
 روناک مثل برّه‌ای، دست‌هایش را در هوا تکان می داد. گردنش به عقب خم  
 شده بود و صدای نازک گریه‌اش، سنگ‌های بیابان را می خراشید.  
 کژال به موهایش چنگ زد، لنگهٔ گالشش از پایش افتاد. سنگ‌ها پایش را کوبیدند.  
 روناک! .. روناک! دایه‌ات بمیره، روله.  
 دشت یک پارچه صدا شده بود و ناله و مویه. باد صدای کژال را غلتاند و با  
 خود برد. «آزاد» سر زمین بود که فریاد کژال را شنید. هراسان ماند: «صدا از کدام  
 طرف می آید؟»  
 باز هم جیغ. آزاد دوید. صدا از سمت تپه بود. کسی کمک می خواست.  
 گام انداخت و دوید. صدا او را به خود می خواند. چشم آزاد از دور جسمی را که  
 تند و تند به طرف او می آمد، دید و لحظه‌ای بعد، گرگ نزدیک آزاد رسیده بود  
 و آن دورتر، کژال پا برهنه و بر سر زنان می دوید. وقت فکر کردن نبود.  
 آزاد نباید می ماند. دندان بر دندان می سایید. گرگ مقابل آزاد بود. قنداقهٔ  
 روناک به دهانش بود. روناک خفه گریه می کرد و گرگ خرناسه می کشید. آزاد  
 معطل نماند....

♦ (داستان کژال)





◆◆ شنیدن صداهای زیر چه حس و حالی به شما می‌دهد؟ یکی از صداهای زیر را انتخاب کنید و حس و حال خود را در باره آن بیان کنید.

◆ صدای وزش شدید باد ◆ صدای لالایی مادر ◆ صدای باران ◆ آهنگ

سرود ملی ◆ قار قار کلاغ

Blank writing area with horizontal lines for text entry, framed by a decorative border of small diamonds.



◆◆◆ یکی از نوشته‌های تمرین ۲ را انتخاب و آن را بررسی و نقد کنید.

### سنگه‌های ارزیابی :

- ◆ داشتن پیش‌نویس
- ◆ داشتن پاک‌نویس (رعایت نشانه‌های نگارشی، نداشتن غلط‌املائی، توجه به درست‌نویسی، حاشیه‌گذاری)
- ◆ رعایت طبقه‌بندی ذهن و نوشته (مقدمه، بدنه و نتیجه)
- ◆ شنیدن دقیق صداها و توصیف جزئیات آن‌ها
- ◆ شیوه خواندن

### نتیجه بررسی و داوری

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

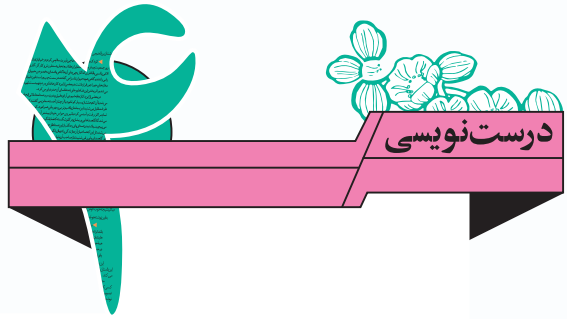
.....

.....

.....







◆ دانش‌آموزان این کلاس، در کارهای گروهی، پشاهنگ هستند.

◆ دانش‌آموزان این کلاس، در کارهای گروهی، پیش‌آهنگ هستند.

جمله نخست، درست است زیرا هرگاه بخش دوم کلمه‌های ترکیبی با نشانه «آ» شروع شود، فاصله از میان دو بخش، برداشته می‌شود، علامت مد، حذف می‌گردد و کلمه را پیوسته می‌نویسیم.

**جمله‌های زیر را ویرایش کنید:**

◆ امروز، هم آیش دانش‌آموزان خوش فکر، برگزار می‌شود.

.....

◆ اگر بدخواهان، در هم آوردی نابرابر، زورگویی پیشه کنند، تسلیم نخواهیم شد.

.....

◆ موافقید تصویرسازی امروز به صورت کارگاهی، طی مراحل زیر انجام شود؟ پس شروع کنید.

- ۱- تصویری از کتابهای درسی خود یا عکسی که خودتان از مناظر طبیعت گرفته‌اید یا هر تصویر دیگری را که دوست دارید، انتخاب کنید و آن را در نوشته‌تان توصیف کنید. یادتان باشد دوستان شما نباید آن تصویر را ببینند.
- ۲- انشایتان را برای دوستانتان بخوانید. آنها با گوش دادن به انشای شما تصویری در ذهن خود ایجاد می‌کنند.
- ۳- دوستانتان براساس تصوّر ذهنی خود درباره‌ی تصویری که شما توصیف کرده‌اید، صحبت می‌کنند.
- ۴- حالا تصویر را به دوستانتان نشان دهید.
- ۵- برداشت دوستان شما چقدر به تصویر واقعی نزدیک است؟